



The debate over mother tongue education

Mohammad Rasekh-Mahand¹

Abstract

In recent years, a wave has been created and a fabricated issue has been added to the cultural and social discussions of the Persian language, stating that in the multilingual society of Iran, non-Persian languages have been oppressed by the Persian language. Although a few people have gone against this wave and emphasized the fabrication of the opposition between the Persian language and local languages; non-specialists, sometimes unknowingly and sometimes intentionally, have escalated this opposition and created an issue that has never been an issue of Iranian society. This debate requires linguistic, legal, educational and historical analysis, and the real dimensions of the issue cannot be determined by simply inciting collective emotions and resorting to unscientific slogans. This brief article attempts to analyze this debate linguistically. This article presents arguments that show that the existence of Persian as a lingua franca in Iranian society is necessary, that this necessity has never been forced, that no other language in the Iranian language family has this ability, and that ultimately Persian acts like mother tongue for all Iranians. In this issue of the Journal, three articles also address the legal, educational, and historical dimensions of this issue.

Key words: mother tongue, Persian, local languages, ethnocentrism, language planning

1. Linguistics Department Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran.



مجادله آموزش (به) زبان مادری

محمد راسخ‌مهند^۱

مقاله پژوهشی

چکیده

در سال‌های اخیر، موجی به راه افتاده و یک مسئله ساختگی به مباحث فرهنگی و اجتماعی زبان فارسی افزوده شده، مبنی بر این‌که در جامعه چندزبانی ایران، زبان‌های غیرفارسی، از سوی زبان فارسی مورد ظلم قرار گرفته‌اند. با این‌که افراد معدودی برخلاف این موج حرکت کردند و بر ساختگی بودن تقابل زبان فارسی و زبان‌های محلی تأکید کردند؛ افرادی غیرمتخصص، گاهی ناآگاهانه و گاهی عامدانه بر طبل این تقابل کوبیدند و مسئله‌ای را ساختند که هیچ‌گاه مسئله جامعه ایرانی نبوده است. این بحث نیازمند تحلیل زبان‌شناختی، حقوقی، آموزشی و تاریخی است و فقط با دامن زدن به احساسات جمعی و توسل به شعارهای غیرعلمی نمی‌توان ابعاد واقعی موضوع را مشخص کرد. این نوشته مختصر سعی بر تحلیل زبان‌شناختی این بحث دارد. در این مقاله استدلال‌هایی مطرح شده که نشان می‌دهد وجود زبان فارسی به‌عنوان زبان میانجی در جامعه ایران لازم است، این لزوم هیچ‌گاه از سر اجبار نبوده است، هیچ زبان دیگری از مجموعه زبان‌های ایرانی این توانایی را ندارد و در نهایت زبان فارسی در جایگاه و وضعیت زبان مادری برای تمام ایرانی‌ها است. در همین شماره از مجله، سه مقاله به ابعاد حقوقی، آموزشی و تاریخی این موضوع نیز پرداخته‌اند.

کلیدواژه‌ها: زبان مادری، زبان فارسی، زبان‌های محلی، قوم‌گرایی، برنامه‌ریزی زبانی.

۱- مقدمه

ایجاد دولت-ملت و ظهور ناسیونالیسم، نیازمند تعیین و انتخاب برخی نمادهای ملی است، مانند مذهب ملی، پرچم ملی و زبان ملی^۱. دولت‌ها باید تکلیف خود را با این مقوله‌ها روشن کنند. به عبارتی سیاست فرهنگی محصول ملت‌سازی است و در این امر باید دست به انتخاب زد. مثلاً از میان زبان‌های موجود، یکی را به‌عنوان زبان ملی در نظر گرفت و بقیه را کنار گذاشت. از آن‌جاکه زبان جایگاه محوری در فرهنگ دارد، انتخاب زبان ملی یا رسمی^۲ اهمیت فراوانی در سیاست فرهنگی هر کشور دارد. با ظهور مدرنیته در ایران، در حیطه زبان دو مسئله مناقشه‌برانگیز به‌وجود آمد: انتخاب یک زبان به‌عنوان زبان ملی و رسمی، و چالش تکثر زبانی (سارلی، ۱۳۷۸؛ مدرسی، ۱۳۸۸؛ داوری اردکانی، ۱۳۹۲).

با این‌که زبان‌ها، گویش‌ها و لهجه‌های متعددی در ایران امروزی صحبت می‌شود، از دیرباز زبان فارسی زبان مشترک ایرانیان بوده و کارهای اداری و دفتری به این زبان انجام شده است. اما با باز شدن دروازه‌های تمدن، بحث انتخاب یک زبان به‌عنوان زبان رسمی به جامعه روشنفکری ایران راه یافت. از مشروطه به این سو، با این‌که قانون اساسی در این باره سکوت کرده است، اما زبان فارسی به‌عنوان زبان رسمی و اداری استفاده شده و به‌عنوان یکی از ارکان هویت ایرانیان درآمده است. در دوران پهلوی نیز زبان فارسی زبان آموزش، زبان اداری و هر گونه فعالیت هنری بود. در دوران پس از انقلاب، نخستین بار زبان فارسی به‌صورت مشخص زبان رسمی کشور عنوان شده و در کنار آن زبان‌های اقلیت نیز به رسمیت شناخته شده و آزادی‌هایی به آنها اعطا شده است. برنامه‌ریزی زبانی^۳ و سیاست زبانی^۴ یعنی اقدامات عامدانه و مداخله‌گرایانه برای تحت تأثیر قرار دادن رفتار زبانی افراد و جامعه زبانی. این اقدامات می‌تواند در رابط با پیکره، شأن و یادگیری زبان باشد (کوپر، ۱۹۸۹: ۴۵). برنامه‌ریزی زبان می‌تواند دارای دو بُعد درون‌زبانی و برون‌زبانی باشد. اموری مانند معیارسازی^۵، واژه‌گزینی، آموزش و تعیین و تغییر خط و نظایر آن در بُعد درون‌زبانی قرار می‌گیرند. در این نگاه، زبان یک نظام زبان‌شناختی در نظر گرفته می‌شود و برنامه‌ریزی مربوط به ساختار داخلی زبان است. بُعد برون‌زبانی به اهداف سیاسی و اجتماعی مربوط می‌شود و به زبان به‌عنوان یک نهاد اجتماعی می‌نگرد. در این حیطه، برنامه‌ریزی زبان به تعیین جایگاه زبان در یک جامعه می‌پردازد. انتخاب یک زبان برای هدفی خاص نیز نمونه‌ای از سیاست زبانی است (داوری اردکانی، ۱۳۹۲: ۱۸). انتخاب زبان فارسی به‌عنوان زبان رسمی کشور نمونه‌ای از سیاست زبانی در ایران است.

1. national language
2. official
3. language planning
4. linguistic policy
5. standardization

در دهه‌های اخیر، در برخی مجامع روشنفکری و علمی، بحث‌هایی شنیده می‌شود که در حق زبان‌های غیرفارسی در ایران، که آنها را زبان‌های محلی یا قومی یا زبان اقلیت می‌نامند، ظلم شده است. آنها عنوان می‌کنند با حاکم شدن زبان فارسی بر جامعه، اقوام غیرفارسی‌زبان از حق آموزش زبان مادری یا آموزش به زبان مادری در مدارس و دانشگاه‌ها محروم شده‌اند و آن را نوعی استبداد زبانی^۱ خوانده‌اند. در این میان افراد مختلف در داخل و خارج از ایران، با پیشینه علمی مختلف و با انگیزه‌های متفاوت، حول این موضوع بحث کرده‌اند. این مسئله‌ای است که دارای ابعاد مختلفی است و به همین دلیل متخصصان از حوزه‌های مختلف باید درباره ابعاد آن بحث کنند. من در این مقال از دید یک زبان‌شناس به این موضوع نگاه کرده‌ام (در همین شماره از این مجله از دید حقوقی (مهرآرام)، تاریخی (کاویانی) و آموزشی (یوسف‌زاده چوسری) به این موضوع نگاه شده است).

در این مقاله مختصر، پس از مقدمه حاضر، در بخش (۲) به پیشینه بحثی که زبان فارسی را در برابر زبان‌های غیرفارسی در ایران قرار داده است، نگاه کرده‌ایم. این بخش نشان می‌دهد چگونه برخی مفاهیم غیرعلمی را، افرادی با تخصص نامرتبط، به بحث‌های دانشگاهی و غیردانشگاهی وارد کرده‌اند و ایده‌هایی را جزو اصول بنیادی فرض کرده‌اند، که از اساس نادرست است. در بخش (۳) دلایل و استدلال‌های زبان‌شناختی ارائه می‌شود که نشان می‌دهد آموزش به زبان مادری چه ایراداتی دارد و استدلال‌های گروه مقابل را به چالش می‌کشد. بخش (۴) جمع‌بندی مباحث است.

۲- قرار دادن زبان فارسی در مقابل زبان‌های غیرفارسی

کوباروبیاس و فیشمن (۱۹۸۳) چهار ایدئولوژی یا راهکار مختلف را در برنامه‌ریزی زبانی طبقه‌بندی می‌کنند: همگون‌سازی زبانی^۲، یعنی این که همه اعضای جامعه فارغ از این که به چه قوم و زبان و فرهنگی تعلق دارند باید زبان غالب و برتر جامعه را بیاموزند. کثرت‌گرایی زبانی^۳ یعنی به رسمیت شناختن بیش از یک زبان و پذیرش چندزبانگی در جامعه و نظام اداری و رسمی. گرایش به زبان بومی^۴ یعنی بازگشت به زبان بومی و اشاعه و تقویت آن. و جهانی‌نگری^۵ یعنی انتخاب و ترویج یک زبان غیربومی و بین‌المللی برای استفاده در امور رسمی و آموزشی.

خالق‌پناه و سنائی (۱۳۹۹) عنوان می‌کنند در ایران از ایدئولوژی همگون‌سازی زبانی استفاده شده است و از مشروطه به این سو این سیاست زبانی دنبال شده است. از نظر آنها در دوره مشروطه، با این که در قانون اساسی به‌طور مشخص درباره زبان رسمی صحبتی نشده است، اما با رسمیت بخشیدن به زبان

1. Linguistic imperialism

2. Linguistic assimilation

3. Linguistic pluralism

4. vernacularization

5. internationalization

فارسی به‌عنوان زبان رسمی و اداری، زبان فارسی را به‌عنوان اصلی‌ترین مشخصه هویت ایرانیان می‌دانستند. سکوت قانون اساسی در این مورد به این معنی است که این امر بدیهی است و زبان فارسی بخش مهمی از هویت ایرانیان است، به همین دلیل نیازی به تصریح این مطلب در قانون احساس نشده است. در این دوره دربارهٔ تکثر زبانی بحثی مطرح نشده و سیاست رسمی تدوین نشده است. در دوران پهلوی نیز سیاست همگون‌سازی زبانی دنبال شد و زبان فارسی تنها مسیر آموزش، زبان اداری و هرگونه فعالیت هنری بود و در هیچ قانون دولتی اشاره‌ای به تکثر زبانی نشده بود. در دوران پس از انقلاب، تفاوت‌هایی نسبت به دوره‌های پیشین دیده می‌شود. طبق اصل ۱۵ قانون اساسی «زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد، ولی استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است». در این قانون، نخستین بار زبان فارسی به‌صورت مشخص زبان رسمی کشور عنوان شده و در کنار آن زبان‌های اقلیت به رسمیت شناخته شده و آزادی‌هایی به آنها اعطا شده است.

شیخ‌الاسلامی (۲۰۱۹) با مرور سیاست زبانی از مشروطه تا جمهوری اسلامی، عنوان می‌کند تغییرات مطرح در قانون اساسی جمهوری اسلامی تغییر خاصی را در جایگاه زبان کردی و سایر زبان‌های اقلیت ایجاد نکرده است، هر چند در دهه‌های اخیر کتاب‌های بسیاری به زبان کردی چاپ شده، دروس آموزش برخط برای این زبان ارائه شده و حتی دورهٔ کارشناسی زبان ادبیات کردی نیز در دانشگاه کردستان راه‌اندازی شده است. از نظر او چون آموزش در مدارس به زبان فارسی است، زبان‌های اقلیت به خطر افتاده و به حاشیه رانده شده‌اند. بر این اساس، چون ندانستن زبان فارسی باعث از دست دادن امتیاز در مدرسه، محل کار و سایر موقعیت‌های احتمالی می‌شود، خانواده‌های کردزبان به فرزندان خود کردی نمی‌آموزند و با آنها به فارسی حرف می‌زنند. از نظر وی با وجود اصل ۱۵ قانون اساسی، جامعهٔ ایران فارسی‌زده است و سایر زبان‌ها از حقوق برابر بهره نمی‌برند و حکومت سعی کرده برای انسجام ملی، روی زبان فارسی تأکید بیشتری کند. از این حیث، اصل ۱۵ قانون اساسی دولت را مستلزم به حمایت از زبان‌های محلی نکرده است و فقط عنوان می‌کند آموزش زبان‌های محلی مجاز است و کسی بابت این امر تحت تعقیب قرار نمی‌گیرد. در این اصل و در موارد دیگر برای اشاره به زبان‌های غیرفارسی از اصطلاحاتی مانند زبان محلی، زبان قومی یا گونهٔ محلی استفاده شده است. از نظر شیخ‌الاسلامی (۲۰۱۹) بسیاری از این زبان‌ها، مانند کردی، بلوچی، عربی و ترکی محلی نیستند و در مناطق و کشورهای مختلف صحبت می‌شوند. شیخ‌الاسلامی معتقد است برخلاف تصریح در قانون اساسی، دولت در برخی موارد استفاده از نام‌های غیرفارسی برای اماکن و حرفه‌ها، و استفاده از کردی در آموزش در محافل خصوصی و مدارس را منع کرده است. در ادامه شیخ‌الاسلامی (۲۰۱۹: ۱۱۷) عنوان می‌کند اهالی کردستان تعهد به حفظ زبان مادری خود دارند و نمونه‌هایی نیز از تلاش‌های آنها عنوان می‌کند. وی

نتیجه می‌گیرد استفاده از زبان کردی به یک عمل سیاسی بدل شده است که یک اقلیت برای ابراز وجود از آن بهره می‌برد. همچنین از نظر وی در سال‌های اخیر اقدامات مثبتی از سوی دولت انجام شده است. در حالی که برخی آموزش زبان مادری به عنوان یک ماده درسی را در مدارس دنبال می‌کنند، گروه دیگر برآنند که آموزش باید به زبان مادری باشد. و البته از نظر وی، دولت با گروه دوم هم‌نظر است هرچند اقدام عملی برای انجام آن نکرده است. البته در ادامه به صورت متناقضی عنوان می‌کند که دولت با تاسیس رشته زبان کردی در دانشگاه کردستان و زبان ترکی در استان‌های ترک‌زبان موافقت کرده است اما وی این اقدامات را کافی نمی‌داند. تناقض دیگر در نظرات شیخ‌الاسلامی این است که از طرفی عنوان می‌کند کردزبانان به استفاده از زبان کردی رغبت دارند و نمونه‌هایی از حمایت مردم از مؤسسات آموزش زبان کردی می‌آورد، و در جایی عنوان می‌کند این زبان در معرض نابودی است. در حالی که، زبان کردی جزو زبان‌های در خطر طبقه‌بندی نمی‌شود.

محمدپور (۲۰۲۴) در مقاله‌ای تحت عنوان «ابداع ایران: از ایرانیت به فارس‌بودن» عنوان می‌کند مراد از ایرانیت در واقع فارس‌بودن است، یعنی نوعی برتری قومی-نژادی که به زبان و فرهنگ فارسی‌زبان‌ها در ایران داده می‌شود و با نسبت دادن اسطوره‌ای آن به نژاد آریایی، به طور نظام‌مند اقوام غیرفارسی‌زبان را به حاشیه می‌رانند. از نظر وی مستشرقانی مانند ارنست رنان و ادوارد براون با برجسته کردن دوران پیش از اسلام به عنوان دوران طلایی ایران، نظریه نژاد آریایی را برجسته کردند. همچنین روشنفکرانی مانند آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی نیز بر طبل تاثیر منفی هجوم اعراب بر ایران کوبیدند و به این ترتیب انگار هویت نژادی-زبانی شکل گرفت که بر اساس آن نژاد آریایی و زبان فارسی عناصر سازنده این جهان‌بینی بودند. از نظر وی این جهان‌بینی در دوران پهلوی اول نهادینه شد و به همین دلیل نام کشور از «پرشیا» به «ایران» تغییر یافت. در نتیجه، نوعی تاریخ باشکوه به تصویر کشیده شد که در آن زبان عربی و سایر زبان‌ها جایی نداشتند و نوعی خالص‌سازی زبانی آغاز شد. نویسنده مفهوم جهان فارسی‌زبان را نوعی امپریالیسم زبانی می‌داند که افرادی مانند محمد توکلی ترقی، مانا کیا و حمید دباشی عنوان می‌کنند و در آن این مفهوم را به فراتر از مرزهای ایران می‌کشانند. همین ایده قبلاً در مقاله سلیمانی و محمدپور (۲۰۱۹) آمده است. آنها عنوان می‌کنند در ایران با ساکت کردن تاریخ غیرفارسی زبان‌ها، انکار میراث زبانی آنها، و حمایت از سیاست همگون‌سازی، نظام حاکم به نوعی به ساختار سیاسی دست یافته که در آن اقوام غیرفارسی‌زبان در سرزمین مادری خود ساکت و خاموش گشته‌اند.

بحث‌های مشابه آنچه در مورد زبان کردی عنوان شد از سوی برخی افراد در مورد زبان ترکی در ایران نیز عنوان شده است. رحیمی بهمنی (۲۰۲۴) عنوان می‌کند که اجبار بر تک‌زبانگی فارسی در ایران باعث شده زبان ترکی آذری در قرن بیستم به حاشیه برود. او هم بر این عقیده است در اوایل قرن بیستم روشنفکران ایرانی تحت تأثیر آرای افرادی چون هردر و هومبولت، بر این ایده پای فشردند که یک زبان منفرد و یک‌شکل برای همبستگی کشور-ملت‌ها ضروری است. افرادی مانند سید حسن تقی‌زاده و

محمود افشار یزدی از طرفداران این نگاه بودند و بر حذف سایر زبان‌ها، از جمله ترکی، اصرار داشتند. آنها ترکی را زبان غیر و خارجی می‌دانستند و بر پاکسازی ایران از آن اهتمام داشتند. این ایده در تمام دوران قرن بیستم و پس از آن رایج بوده است. البته به باور وی این سرکوب زبانی منجر به مقاومت شده و اکنون نوشته‌هایی هر چند محدود به زبان ترکی یافت می‌شود. نکاتی شبیه به این بحث را قبلاً کریم‌زاد (۲۰۱۸) نیز دربارهٔ وضعیت زبان ترکی در ایران مطرح کرده است.

بحث‌هایی که دربارهٔ زبان‌های محلی ایران و تقابل زبان فارسی با آنها دارد، در آثار چند تن از اهالی علوم اجتماعی در سه دههٔ اخیر ریشه دارد. یکی از مهم‌ترین آنها وزیری (۱۹۹۴) است که در کتابی با نام *ایران به مثابهٔ ملتی خیالی* به بررسی انتقادی برساخت هویت ملی ایرانیان می‌پردازد. بعداً ضیا ابراهیمی (۲۰۱۶) در کتابی با عنوان *پیدایش ناسیونالیسم ایرانی* این نکته را برکشید و بال‌و‌پر بیشتری دارد. (همچنین رجوع کنید به امانت، ۲۰۱۲؛ قنبری و رحیمیان، ۲۰۲۰؛ نواب دانشمند، ۲۰۲۴). هدف اصلی کتاب وزیری (۱۹۹۴) نشان دادن این نکته است که مفهوم ایران به مثابهٔ ملتی هم‌گون و پیوسته که عمر آن به دوران باستان می‌رسد یک نگرهٔ نوین است که از سوی شرق‌شناسان اروپایی در قرن بیستم شکل گرفته و سپس روشنفکران ایرانی آن را پذیرفتند و بسط دادند. از نظر وی این برساخت تنوع قومی، زبانی و فرهنگی این پهنهٔ جغرافیایی را در نظر نگرفته و پذیرش مفهوم نژاد آریایی نیز ساختهٔ اروپاییان است. بخش عمده‌ای از این کتاب به این نکته می‌پردازد که دریافت دانشمندان اروپایی از جهان‌بینی ملی‌گرایانه و نژادی خویش چگونه به ساختن برساخت ایران کمک کرده است. از نظر وی ایران‌شهر در زمان ساسانیان بیش از آن که مفهومی در اشاره به یک ملت باشد، یک تعریف جغرافیایی بود. در دوران اسلامی، این منطقه به نام فارس، عجم یا به اسم نواحی مختلف شناخته می‌شد و نام ایران به تدریج و از زمان صفویان دارای اهمیت سیاسی شد و دورهٔ رضا شاه رسمیت یافت. به این ترتیب، استفاده عمومی از این نام یک پدیدهٔ نوین و حاصل ملی‌گرایی حکومتی و آموزش بود. وی دربارهٔ زبان فارسی می‌گوید انتخاب زبان فارسی به عنوان زبان ملی ویژگی بین ملی آن را از بین می‌برد و حضور زبان‌های دیگر را نادیده می‌گیرد. و روایت از مردم ایران، گوناگونی قومی و فرهنگی را نادیده می‌گیرد. از این حیث به نظر وزیری هویت ملی ایرانی یک ملت خیالی است.

ضیا ابراهیمی (۲۰۱۶) هم دیدگاهی نزدیک به وزیری دارد و ملی‌گرایی ایرانی را برساخته‌ای مدرن و بیشتر حاصل آثار میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی می‌داند. او عنوان می‌کند دوران ضعیف قاجاریه و شکست‌های نظامی در کنار مشکلات اقتصادی باعث شد روشنفکران ایرانی در مقابله با اروپاییان نوعی عقب‌ماندگی را تجربه کنند. در کنار تغییرات فنی و نظامی در ایران و اصلاحات حقوقی و سیاسی، نوعی جهان‌بینی رادیکال نیز به منصفهٔ ظهور رسید که آن را بی‌جاسازی ملی‌گرایی می‌نامد. مفاهیمی مانند شکوه دوران پیشااسلام ایران، بدینی نسبت به اعراب و اسلام به عنوان عوامل سقوط ایران و سعی در بازگشت به ایران اصیل و واقعی و سره‌گرایی زبانی، از سوی روشنفکران دورهٔ قاجار

مطرح شد. از نظر نویسنده این مفاهیم کلیدی در واقع از اروپا وارد شدند و مستشرقان اروپایی عمدتاً ایران قبل از اسلام را شکوهمند و قوی نشان می‌دادند. ایرانیان این مفاهیم را اروپاییان گرفتند و با روایات محلی، عمدتاً شاهنامه، مخلوط کردند و نوعی جهان‌بینی تازه خلق کردند. این جهان‌بینی در دوران پهلوی و کم‌وبیش دوران جمهوری اسلامی دنبال شد.

خلاصه استدلال‌های داعیه‌داران ظلم در حق زبان‌های غیرفارسی در ایران را می‌توان در چند مورد عنوان کرد: یک) سیاست همگون‌سازی زبانی از دوران مشروطه، که در آن با وجود سکوت قانون اساسی مشروطه، زبان فارسی به‌عنوان امری بدیهی، زبان رسمی و اداری کشور شد و به‌عنوان اصلی‌ترین مؤلفه هویت ملی تثبیت گردید. در این دوره، تکثر زبانی به رسمیت شناخته نشد و هیچ سیاست رسمی برای حمایت از زبان‌های دیگر تدوین نگردید. دو) تداوم و نهادینه‌سازی همگون‌سازی در دوره پهلوی. در این دوره، زبان فارسی تنها مسیر آموزش، اداره و فعالیت‌های هنری بود و قوانین دولتی به طور کامل نسبت به وجود تنوع زبانی در کشور بی‌توجه بودند و آن را نادیده گرفتند. سه) به رسمیت شناختن محدود زبان‌های محلی در قانون اساسی جمهوری اسلامی. اصل ۱۵ قانون اساسی برای اولین بار به صراحت زبان فارسی را زبان رسمی اعلام کرد. این اصل به طور رسمی اجازه استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌ها و تدریس ادبیات آنها در مدارس را صادر کرد. با این‌وجود، شکاف بین قانون و اجرا منجر به تداوم حاشیه‌نشینی زبان‌های غیرفارسی شد و با وجود اصل ۱۵، آموزش رسمی و اجباری به زبان فارسی، زبان‌های مادری را در معرض خطر قرار داده است. خانواده‌ها به دلیل محرومیت‌های اجتماعی و آموزشی ناشی از ندانستن فارسی، تمایل خود را برای آموزش زبان مادری به فرزندان از دست می‌دهند. چهار) دولت به جای «حمایت فعال»، صرفاً «آزادی» استفاده را مجاز شمرده و در برخی موارد حتی استفاده از نام‌های غیرفارسی یا آموزش به زبان مادری را محدود کرده است. پنج) ایدئولوژی حاکم در واقع بر ساخت «ایرانیت» برابر با «فارس‌بودن» است و به گفته برخی محققان، هویت ملی (ایرانیت) بر اساس برتری‌جویی قومی-زبانی فارسی و اسطوره نژاد آریایی شکل گرفته است. این ایدئولوژی با حذف و سکوت تاریخ و میراث فرهنگی غیرفارس‌زبانان و پاک‌سازی زبان فارسی از دیگر زبان‌ها (سره‌گرایی)، به طور نظام‌مند به حاشیه‌رانی دیگر اقوام انجامیده است. شش) واکنش‌ها و پیامدهای اجتماعی سیاست‌های همگون‌ساز منجر به مقاومت فرهنگی شده و استفاده از زبان‌هایی مانند کردی و ترکی را به نماد هویت‌خواهی و یک «عمل سیاسی» تبدیل کرده است. اقدامات مثبت دولتی (مانند تأسیس رشته‌های دانشگاهی) از سوی منتقدان ناکافی ارزیابی می‌شود و تناقضی بین اعلام خطر نابودی زبان و وجود جوامع زبانی پویا مشاهده می‌گردد.

۳- دلایل و استدلال‌های زبانشناختی

در بخش قبل به مباحثی که پیرامون زبان فارسی و تقابل آن با زبان‌های غیرفارسی در ایران مطرح است پرداختیم. در این بخش قصد داریم موضوع را از دید زبان‌شناسی بررسی کنیم. مطلبی که در مباحث مذکور جای تامل دارد این است که نکات و مباحث مطروحه، با این که به بحث زبان ربط دارد، کمتر از سوی زبان‌شناسان مطرح شده است. اکثر منابعی که در بخش قبل مرور شد دیدگاه‌های جامعه‌شناسان و افرادی از رشته‌های پیرامون بود، و زبان‌شناسان در این مورد نظری نداده بودند. به عبارت دیگر، افرادی غیرمتخصص درباره زبان و مباحث مرتبط اظهار نظر کرده‌اند. دیدگاهی که ایران را مفهومی تازه و حاصل دوران جدید، پس از مشروطه، می‌داند، بیشتر پیرو نظرات وزیری (۱۹۹۶) و بعداً ضیا ابراهیمی (۲۰۱۶) است که افراد دیگر آن نظرات را بازگویی کرده‌اند. این دیدگاه، به نوعی تقابل و کشمکش بین اقوام و قومیت‌های مختلف ایران باور دارد و به نوعی ارکان هویت مشترک ایرانیان را نشانه رفته است. آنها در پی اعتبارزدایی از مفهوم ملت ایران هستند و یکی از ابزار این کار را در تقابل بین زبان فارسی و سایر زبان‌های ایرانی می‌دانند. من در این بخش سعی می‌کنم از دید زبان‌شناسی به بحث بپردازم و دیدگاه این عالمان را در این مورد روایت کنم.

اولین نکته‌ای که باید مدنظر قرار بگیرد این است که آیا ما نیاز به یک زبان میانجی^۱ داریم یا خیر؟ صورت مثبت بودن پاسخ، اگر زبان فارسی انتخاب نمی‌شد، کدام زبان در ایران این توانایی را داشت؟ مشخص است که در جامعه چندزبانه‌ای مثل ایران، برای این که امورات اداری و آموزشی و نظایر آن انجام شود، یک زبان باید نقش میانجی داشته باشد، یا به قول زبان‌شناسان زبان میانجی باشد. اکنون در ایران، زبان فارسی این نقش را دارد. زبان فارسی از حیث تاریخی به عنوان زبان میانجی در ایران به کار می‌رفته است (سلمانی ندوشن، ۲۰۲۴، رک. کاویانی در همین شماره). در واقع این زبان در طول تاریخ داوطلبانه از سوی اقوام مختلف ایرانی انتخاب شده و در این نقش به کار گرفته شده است. در واقع برخلاف برخی زبان‌ها که از راه استعمار بر زبان‌های بومی و محلی چیره شدند، زبان فارسی این راه را نرفته است. استعمار زبانی و تسلیح زبانی^۲ دو نظریه‌ای است که نشان می‌دهد چگونه زبان‌های استعماری مانند انگلیسی، اسپانیایی و فرانسوی بر برخی مناطق حاکم شدند و باعث به حاشیه رفتن زبان‌های بومی آن مناطق شدند (سلمانی ندوشن، ۲۰۲۴). اما این اتفاق از آنچه در ایران افتاده متفاوت است. در ایران، زبان فارسی به صورت اجباری بر اقوام محلی تحمیل نشده است و هیچ‌گاه ابزار استعمار زبانی نبوده است، بلکه، به صورت طبیعی و به عنوان ابزار ارتباط بین اقوام اصیل ایرانی انتخاب شده است، یعنی اقوامی که ویژگی‌های فرهنگی و زیستی مشترک با سابقه چند هزارساله دارند. در اصل زبان مشترک بزرگترین نیرویی است که به اجتماعی شدن می‌انجامد (سایپر، ۱۹۴۹) و انتخاب یک زبان مشترک در جامعه‌ای

1. Lingua franca

2. Language weaponizing

چندزبانه، باعث می‌شود هویت اجتماعی مشترک در جامعه شکل بگیرد. زبان فارسی این امکان را در طول تاریخ در اختیار ایرانیان قرار داده است و عامل بسیار مهمی در تشکیل هویت اجتماعی مشترک برای آنان بوده است.

نکته دوم و تکمیل‌کننده نکته اول این است که فرض کنیم زبان فارسی زبان میانجی ایرانیان نبود، کدام زبان ایرانی دیگر این توانایی را داشت که زبان میانجی اقوام اصیل ایرانی باشد؟ در واقع انتخاب داوطلبانه زبان فارسی به‌عنوان زبان میانجی ایرانیان انتخاب زبانی اصیل برای اقوام ایرانی بوده است، زبانی که به‌واسطه برخورداری از این جایگاه در طی قرون، دارای ادبیات غنی و توانایی پاسخ به نیازهای مختلف کاربران خود شده است. سایر زبان‌های ایرانی، با این که زبان ارتباطی اقوام مختلف هستند، اما در مقایسه با فارسی، ادبیات ضعیف‌تری دارند و برای امور مختلف، مانند زبان علم و فلسفه، استفاده نشده‌اند. مضاف بر این که، در صورت انتخاب هر زبان دیگری به‌عنوان زبان میانجی اقوام ایرانی، دوباره برچسب زبان‌پرستی^۱، به قیاس با نژادپرستی، بر سخن‌گویان آن زبان زده می‌شد.

نکته آخر بحث این است که آموزش زبان مادری چه به‌صورت غیررسمی در خانواده و چه به‌صورت رسمی هیچ‌گاه در قانون اساسی منع نشده است و بالعکس در رسانه‌های دولتی و خصوصی بر آن تأکید می‌شود. بسیاری از شبکه‌های استانی از زبان محلی در برنامه‌های خود استفاده می‌کنند. اما آموزش به زبان محلی، یعنی این که مثلاً در مدرسه مواد درسی را به زبان همان محل تدریس کرد، موضوعی جداست. زبان فارسی زبان مادری همه ایرانیان است و این شامل دوزبانه‌ها نیز می‌شود و به‌عنوان زبانی برای اهداف خاص در ایران، در بافت‌های آموزشی و رسمی، به‌کار می‌رود. زبان فارسی نقش استعمارگری ندارد بلکه زبانی است که داوطلبانه از آن در میان ایرانیان استقبال شده و نقش مرکزی در ایجاد وحدت دارد. انسجام ملی را تقویت کرده، بدون این که تنوع زبانی غنی ایران را سرکوب کرده باشد. از این نظر، تهدید واقعی از سوی کسانی است که سعی می‌کنند وجهه سیاسی به این بحث بدهند و باعث بی‌ثباتی شوند.

۴- جمع‌بندی

افرادی مانند سیدجواد طباطبایی و محمدرضا شفیعی‌کدکنی در سال‌های اخیر، برخلاف موج غالب، حرکت کردند و در تقابل ساختگی زبان فارسی و زبان‌های محلی، بر اهمیت زبان فارسی تأکید کردند. افرادی غیرمتخصص، بدون آشنایی کافی با مسائل حقوقی، آموزشی و تاریخی این بحث و گاهی عامدانه و برای پیشبرد اهداف سیاسی خاص، مسئله‌ای را ساخته‌اند که هیچ‌گاه مسئله جامعه ایرانی نبوده است. این افراد، گاهی دایه‌مهربان‌تر از مادر شده‌اند، و به حال کودکان ایرانی دل می‌سوزانند که چگونه باید

هم به مدرسه بروند و هم یک زبان ناآشنا را یاد بگیرند و هم کسب دانش کنند. آنها این اتفاق را «مصیبتی» می‌دانند که بر سر کودکان میهن‌مان می‌آوریم (رنانی، ۱۳۹۵). این نوشته کوتاه به بُعد زبان‌شناختی این موضوع پرداخت و در همین شماره از مجله، سه مقاله به ابعاد حقوقی، آموزشی و تاریخی این موضوع نیز اختصاص دارد تا خوانندگان علاقه‌مند، به تصویری جامع از این بحث دست پیدا کنند.

منابع

- احمدی‌پور، طاهره (۱۳۹۰). «به سوی چارچوب سیاست زبانی ملی». *زبان‌شناخت، پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*، سال دوم، شماره اول: ۱-۱۶.
- بالو، فرزاد (۱۴۰۳). *روشنفکران ایرانی و مسئله زبان*. تهران: طرح نو.
- خالقی‌پناه، کمال و سنائی، علی (۱۳۹۹). «سیاست‌های زبانی و زبان‌های اقلیت: واکاوی جایگاه زبان‌های اقلیت در نظم فرهنگی-زبانی ایران مدرن (از ۱۲۸۵ هـ.ش تا امروز)». *فصلنامه زبان‌شناسی اجتماعی*، دوره ۳، ش ۴: ۶۷-۷۷.
- رنانی، محسن (۱۳۹۵). «قتل زبان مادری و تخریب توسعه در ایران»، پیام محسن رنانی به دومین همایش توسعه عدالت آموزشی، ۲۹ آذر.
- داوری اردکانی، نگار (۱۳۹۲). *جامعه‌شناسی زبان: برنامه ریزی زبان فارسی و نگرش‌های زبانی*. تهران: نشر جامعه‌شناسان.
- سارلی، ناصرقلی (۱۳۷۸). *زبان فارسی معیار*. تهران: نشر هرمس.
- مدرسی، یحیی (۱۳۸۸). «تحولات اجتماعی-سیاسی و زبان‌های ملی». *فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران*. ۲(۱): ۲۰-۱.
- Amanat, A. (2012). Introduction. In: Amanat, A., Vejdani, F. (eds) *Iran Facing Others*. Palgrave Macmillan, New York. https://doi.org/10.1057/9781137013408_1
- Cooper, R. L. (1989). *Language planning and social change*. Cambridge University Press.
- Cobarrubias, J., & Fishman, J. A. (Eds.). (1983). *Progress in language planning: International perspectives (No. 31)*. Walter de Gruyter.
- Deumert, A. (2000). Language planning and policy. In R. Mesthrie, J. Swann, A. Deumert, & W. L. Leap (Eds.) *Introducing sociolinguistics* (pp.384- 418.). Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Ghanbari, H., & Rahimian, M. (2020). "Persian Language Dominance and the Loss of Minority Languages in Iran". *Open Journal of Social Sciences*, 8, 8-18. <https://doi.org/10.4236/jss.2020.811002>

- Karimzad, Farzad (2018). Language Ideologies and the Politics of Language: Azerbaijanis in Iran. In Madina Djuraeva, & Francois V. Tochon (Eds.), *Language Policy or the Politics of Language: Re-imagining the Role of Language in a Neoliberal Society*. Blue Mounds, WI: Deep University Press, pp. 53-74.
- Mohammadpour, Ahmad (2024). The Invention of Iran: From 'Iranianness' to 'Persianness', *Asian Studies Review*, DOI: 10.1080/10357823.2024.2355110
- Navab Daneshmand, Giulia (2024). "The Politics of Persianization in Pahlavi Iran: A Study of Kurdish Cultural Discrimination", *Maydan: rivista sui mondi arabi, semitici e islamici* 4. 69-94. <https://rivista.maydan.it/maydan-vol-4/pubblicazioni/>
- Rahimi Bahmany L. (2024) "Monolingualism in Iran: The Politics of Writing in Azeri Turkish". *Iranian Studies*. 57(2):329-334. doi:10.1017/irn.2024.9
- Salmani Nadoushan, Mohammad Ali (2024). "Language colonization or lingua franca? Demystifying the status quo of Persian". *International Journal of Language Studies*, 18(2): 63-90. DOI: 10.5281/zenodo.10468010
- Sheyholislami, Jaffer (2019). "Language as a problem: language policies and language rights in Kurdistan-Iran". *Etudes Kurdes* 13: 95-129.
- Soleimani, K., & Mohammadpour, A. (2019). "Can non-Persians speak? The sovereign's narration of "Iranian identity"". *Ethnicities*, 19(5): 925-947.
- Tollefson, J. W. (1991). *Planning language, planning inequality*. New York: Longman.
- Vaziri, M. (1993). *Iran as imagined nation: The construction of national identity*. Paragon House.
- Zia-Ebrahimi, R. (2016). *The emergence of Iranian nationalism: Race and the politics of dislocation*. Columbia University Press.